

مشهد غرق در شادی غدیر

گروه جامعه

گزارش روز

هنوز چند روز به عید بزرگ غدیر خم مانده بود، مردم دست به دست هم داده بودند تا برای مولایشان، حضرت امیر^(ع)، سنگ تمام بگذارند. هر چه روزها و شب ها به عید بزرگ غدیر نزدیک تر می شد، شور و شادی هم چشمگیر تر می شد. هر کس به اندازه توانش در تلاش بود تا برای این عید ولایت برنامه ای داشته باشد و شادی اش را با هم نوعانش به اشتراک بگذارد. پنجشنبه و جمعه گذشته مشهد غرق در شادی و شور بود. آسمان شهرمان ساعت ها نور افشانی می شد و هر گوشه ای از شهر را که می دیدی، موکبی بر پا شده بود و کام محبان اهل بیت^(ع) را شیرین می کرد. در ادامه چند روایت کوتاه از برگزاری شادی های متفاوت همشهری هایمان در شب و روز عید بزرگ ولایت را با هم مرور می کنیم.



عکس: محمد گلشیراز

عیدی برای آزادی ۴۲ زندانی جرائم غیر عمد



این روزها و شب ها بعضی افراد از قبل برنامه ریخته اند تا سری به پدر و مادرشان یا سادات بزنند و البته هرجا هم اراده کنند، دست زن و بچه شان را می گیرند و می روند و در کنار هم شادند. اما کمی آن طرف تر در خیابان شهید قانع مشهد، پشت میله های زندان مرکزی، افرادی هستند که دلشان لک زده است تا این صحنه ها را با خانواده هایشان رقم بزنند. ماجرا کمی تلخ تر می شود، وقتی که جرمنشان هم غیر عمد باشد. حتما وقتی بچه هایشان در کوچه و خیابان پدر یا مادری را می بینند که دست بچه هایشان را گرفته اند، دلشان هری می ریزد و خدا خدا می کنند تا هر چه زودتر عزیزشان از زندان برگردد و مثل بقیه، آن ها هم عیدی بگیرند. پنجشنبه گذشته، روز پیش از عید بزرگ غدیر خم، جمعی از خیران عیدی بزرگی به ۴۲ نفر از زندانیان جرائم غیر عمد دادند. آن ها با آزادی این افراد دل ۴۲ خانواده را که شب و روز دست به دعا بودند تا هر چه زودتر فرجی شود و عزیزشان از بند زندان رهایی یابد، شاد کردند و کامشان را شیرین. هادی اسماعیل زادگان، مدیر زندان مرکزی مشهد، در گفت و گو با میان کرد: با همراهی خیران خیر اندیش، همکاری واحد مددکاری زندان مرکزی مشهد و ستاد دیده استان خراسان رضوی، ۲۷ میلیارد ریال جمع آوری شد و در مراسمی با حضور خادمان بارگاه امام مهربانی ها ۴۲ نفر از زندانیان جرائم غیر عمد بدرقه شدند تا آن ها هم مثل بقیه شب عید غدیر خم را کنار خانواده شان جشن بگیرند. به گفته اسماعیل زادگان، اکنون در زندان مرکزی مشهد ۳۵۰ زندانی جرائم غیر عمد حضور دارند و آزادی شان نیازمند نگاه ویژه خیران است تا آن ها هم طعم شیرین رهایی را هر چه زودتر بچشند.

عیدی متفاوت بسیجی ها به مردم



دو سه روز پیش از عید و به خصوص روز عید غدیر خم هر جای شهر را که سرتان را بچرخانید، ایستگاه صلواتی می بینید که یا تشکل ها یا کار آمده اند یا کسبه جلو مغازه شان میزی پر از شکلات و شیرینی و شربت گذاشته اند و کام مردم را به یمن این عید فرخنده شیرین می کنند. در کنار این همه اتفاق خوب، یکی از پایگاه های ناحیه مقاومت بسیج میثم در بولوار پنجنتن ۵۵ در کنار برپایی ایستگاه های صلواتی، کار متفاوتی کرده است. مهدی لزگی، فرمانده جوان و تازه نفس این پایگاه، غرفه ای را برای پیوند بسیج و مردم راه انداخته است. اومی گوید: مدت ها قبل به فکر این بودم تا کار جدیدی در حاشیه این جشن برپا کنیم و خاطره خوشی را برای مردم حاشیه شهر رقم بزنیم. در محله ما متأسفانه مدت ها است که بعضی کوچه ها روشنایی مناسبی ندارند و به مکان امنی برای سرقت سارقان تبدیل شده اند. در حاشیه این نمایشگاه غرفه ای را برای پیگیری مشکلات مردم راه اندازی کردیم که با استقبال مردم روبه رو شده است. در این غرفه مردم نشانی ستون های برقی را که در محدوده سکونتشان نور کافی ندارد، به ما اعلام می کنند و ما هم طبق هماهنگی با شرکت برق، این نشانی ها را برایشان ارسال و پیگیری می کنیم تا مشکل مردم برطرف شود. او از همکاری شهرداری منطقه ۴ با این پایگاه هم این طور گفت: با شهرداری هم نامه نگاری کرده ایم و چنانچه شهروندان مشکلات عمرانی و... داشته باشند، به ما می گویند و ما هم پیگیری می کنیم.

پیک موتوری حلال خور!



تا بلو میدان فرودسی تهران را می بیند و هم زمان نگاهی به ساعتش می اندازد و با کلافگی می گوید: ترافیک سنگین است و خیلی دیر شده. همان جا تصمیم می گیرد با پیک موتوری خودش را به مقصد برساند. کنار خیابان ایستاده است و دست بلند می کند و می گوید: ستار خان. پس از چند دقیقه موتور سیکلتی جلو پایش تر می گیرد و او را سوار ترکش می کند. از لابه لای خودروها پس از چند دقیقه او را به مقصد می رساند و هزینه سفرش را هم آنلاین کارت به کارت می کند و سریع خودش را به محل قرار می رساند. پس از چند دقیقه برایش پیامک انتقال وجه از بانک ارسال می شود. وقتی به صفحه گوشی اش خیره می شود، می بیند به جای ۳۵ هزار تومان، ۲۵۰ هزار تومان کارت به کارت کرده است. او که از موتوروی شماره وردنشانی ندارد، بی خیال پولش می شود. یکی دو ساعت بعد شمار ه ناشناسی با او تماس می گیرد و خودش را راننده پیک موتوری که او را سوار کرده است، معرفی می کند و از اشتباه رخ داده برایش می گوید و از او می خواهد شماره کارتش را بدهد تا بقیه پولش را برگرداند! حالا کاشف به عمل می آید که موتوروی هم پس از پیاده کردن مسافرش وقتی که برایش پیامک بانک ارسال شده، فهمیده که پول بیشتری برایش واریز شده است و تصمیم گرفته به محلی که او را پیاده کرده است، برگردد. وقتی دیده خبری از آن مرد نیست، به بانک رفته و شمار ه تماس او را پیدا کرده است تا پولش را برگرداند! این است راه و رسم کاسی و حلال خوری؛ دمت گرم پیک موتوری حلال خور. ان شاء...! چرخ موتور همیشه برایت بچرخد.

یادداشت

سعی می کنم خوب باشم

هیچ کسی مرهمی بر دردها و رنج های من نیست، خودم! این جمله تلخ است، ولی حقیقت دارد. بسیاری وقت ها در زندگی، آدمی تنهای تنهاست، خودش با دردهایش، رنج هایش، تلخ کامی هایش و هر آنچه باعث می شود نتواند از زندگی لذت ببرد. دقیقا همین جاست که حس می کند به قدرتی ماورایی نیاز دارد، چیزی فراتر از آدم های منفعت طلب و کاسب مسلکی که اطراف و اکنافش قرار دارند. گویی انسان منتظر است تا دست پرمهری از آستین آسمان درآید، او را نوازش کند، در آغوش بگیرد، التیام بخشد، انرژی دهد. در کنارش بنشیند و در گوش هایش حرف محبت نجوا کند. حال و روز سختی است، اما در عین حال می تواند شیرین هم باشد. چون آدمی را به قدرتی بی انتها پیوند می دهد و در بالاترین حد انسانیت که همان بازگشت به خویشن خویش است، قرار می دهد.



دکتر مهدی یاراحمدی خراسانی

شاید این نقطه همان جایی است که به آن توکل می گویند. آدمی در مرور زمان به خوبی می بیند، درمی یابد، تجربه می کند و با همه سلول های بدنش لمس می کند که هیچ کسی جز «مهر ثابت و عشق پایدار» خداوند مهربان، همراه و مراقب او نیست. بی منت و بی حد او را حمایت می کند و در همه کم و کاستی ها و بحران های زندگی هوایش را دارد و حالش را خوب می کند. البته نه اینکه عزیزان و اطرافیان ما خوب نباشند یا مهربان و دلسوز نباشند. نه! اصلا منظورم این نیست که رسم مهربانی و جوانمردی و رفاقت، بلکه در واقع خلقت دنیا به گونه ای است که بیشتر آدم ها با فراموش کار هستند یا ناتوان، یا منافع و مصالح خود را به دیگران ترجیح می دهند یا در خوش بینانه ترین حالت حتی اگر بخواهند به آدمی کمک کنند، آمادگی لازم را ندارند.

پس این گونه است که «هجرت» برای آدمی به زیبایی تعریف و تفسیر می شود، هجرت از جسم به جان، از انسان به خدا، از ماده به معنا، از دنیا گرایی به آخرت گرایی، از مردم گرایی به توکل و خدامداری و... به راستی چقدر شیرین است اینکه بنده ای خود را غرق دریای بی کران رحمت محبوبی که خود عاشق مخلوق است، آزاد و رها می بیند. اکنون دلم می خواهد بصدای بلند بگویم: الهای مردم! من خدایی دارم که مرا دوست دارد، حرفم را می شنود، بی چون و چرا از من حمایت می کند، بدی هایم را می پوشاند و در هر حالی دست محبت از سرم بر نمی دارد. هم او که بی همتاست، هم او که بی نیاز است و هم او که همواره در گوش من می خواند به سوی من بیا تا تو را کفایت و استجابت کنم.

زندگی سخت است، خیلی سخت! این روزها از همیشه سخت تر هم شده است، اما باز هم خیلی چیزها به «خودم» بستگی دارد. من می توانم و باید بتوانم حال خودم را خوب کنم. باید یاد بگیرم به جای آنکه حسرت نداشته هایم را بخورم، از داشته هایم لذت ببرم و به جای آنکه ظاهر زندگی مردم را با باطن زندگی خودم مقایسه کنم. برای بهره مندی از آنچه دارم، هدفمندی و برنامه ریزی داشته باشم و در نهایت باید یاد بگیرم خداوند را در هر حالتی شکر کنم. بی شک او لایق شکرگزاری است، گاهی به خاطر آنچه از روی رحمت به من بخشیده است و گاهی به خاطر آنچه از روی حکمت به من نداده است. پس این گونه انسان می تواند همواره در زندگی شاد و امیدوار باشد.

من همه استعداد و تلاش خویش را به کار خواهم گرفت تا زندگی مطلوبی داشته باشم. «من سعی می کنم خوب باشم»، باید در هر حالی خوب باشم. پس هر کس در طول روز از شما پرسید حالت چطور است؟ بگویید خوب! چون ما یا خوب هستیم یا باید سعی کنیم خوب باشیم. حتما این پرسش پیش می آید که چگونه؟ پاسخ آن در چند کلیدواژه طلایی نهفته است. از خودتان بپرسید چه چیزهایی حالتان را خوب می کند. سپس سران آن ها بریود. در این راستا برخی چیزها جنبه فراگیر دارند که حال بیشتر انسان ها را خوب می کنند، یابش، ورزش، صله رحم، دعای پدر و مادر، تلاش دوباره، امیدواری، گذشت کردن و نادیده گرفتن، تغذیه سالم، مطالعه و کتاب خوانی و...

اشتغال به توان یابان

بازارچه خوداشتغالی بوستان بزرگ ملت این روزها میزبان بچه های معلول شهرمان است



اما می گوید: «این دستگیره ها را بچه های استثنایی و کم توان با مشکلات ذهنی، دوخته اند. هشت نفر هستند و من کارهای آن ها را برای فروش می آورم. این دستگیره های ساده تر را هم بچه های ناشنای مدرسه دخترانه باقرزاده درست می کنند. این لیف و اسکاچ ها را هم خانواده بچه های کم توان با آموزشی که دیده اند درست می کنند و من همه را برای فروش به بازار می آورم. بعضی از اجناس را هم برای به روز بودن و تنوع اجناس از بازار می خرم و می آورم.» همسر محمد جواد هم یک کم توان جسمی است که خیلی از شب ها در کنار او در بازارچه حضور دارد.

حاجی نیازمندان اینجا علاوه بر بچه های توان یاب بخشی از بازار را به خانم های سرپرست خانوار اختصاص داده اند. فاطمه خانم یکی از آن ها است. سال ها است که همسرش فوت کرده است و دختری نوزده ساله دارد که با چرخ خیاطی چرخ زندگی را چرخانده است. انواع وسایل آشپزخانه را در غرفه اش دارد که کار دست خودش است. او به قیمتی مناسب کالاها را می فروشد، چیزی در حد قیمت های تولیدی و اراقامی که برای خرید هر مشتری را جاذب می کند. اما قصه سلیمه خانم کمی متفاوت است. می گوید یک فرزند دارد که به تازگی او را روانه خانه بخت کرده و به فکر یک بچه دیگر است. تعجب می کنم. می خندد و می گوید: «من شوهر ندارم. اصلا ازدواج نکرده ام. چند سال پیش یک دختر را به فرزند می گرفتم و حالا او را روانه خانه بخت کرده ام. اگر اوضاع

رضا میرزاده! اگر این شب ها گذرمان به حاشیه بوستان ملت افتاده باشد، این بازار و بازارچه را حتما دیده اید، بازارچه ای خاص که فروشنده هایی ویژه دارد و اجناسی که در آن به فروش می رسد اجناسی است که با دست هایی خاص ساخته و پرداخته شده است! اجناسی که گویای توانی بلند و اراده ای راسخ است.

توان یابان خودکفا یک عینک آفتابی درشت روی صورتش دارد و پشت میز نشسته است. روی همه عروسک ها برجسب قیمت زده است. معصومه نابیناست ولی از آن دختران توانمندی است که نه تنها برای خودش بلکه برای عده ای از خانم ها که مثل خودش نابینا و یا کم بینا هستند دارند درآمدزایی کرده است. او که ۲۸ سال سن دارد و دیپلم شیرینی پزی و آشپزی گرفته است. تولیدات دستی و خانگی خانم های نابینا یا منطقه شهرک رضویه را به بازارچه ها می آورد و می فروشد. معصومه کرمی از پدر، برادر و همسر برادرش که نابینا هستند هم مراقبت می کند. او سال ها است که مادرش را از دست داده است و بخشی از درآمد او با فروش محصولات خانگی در بازارچه های طهورا تأمین می شود.

تازه داماد کارآفرین روی میزش پر از اسکاچ های ظرف شویی و لیف های حمام است. علی خردمند هم بیست و دوساله است. تا دوم دبیرستان درس خوانده اما به دلیل مشکل شنوایی ادامه تحصیل نداده است. دلیل ترک تحصیل او برخورد بد معلم ها و دانش آموزان در مدارس استثنایی است، مدداری که بچه های کم توان با بچه های عادی در آن درس می خوانند. علی هم از آن بچه های اهل کار است که با دستگاہی که پدرش با وام برای او خریده است در خانه اسکاچ درست می کند و در بازارچه ها می فروشد. کمی آن طرف تر غرفه تازه دامادی است که یکی دو هفته ای از ازدواجش می گذرد. محمد جواد شریفی معلول جسمی حرکتی و سی و چهار ساله است. او دیپلم انسانی دارد و حسابداری هم خوب بلد است. محمد جواد با حضور در بازارچه ها فرصتی برای فروش تولیدات دیگر معلولان فراهم می کند. سخت صحبت می کند،